

مروری بر روابط ایلیخانان و ممالیک

رحیم شبانه
دبیر تاریخ - بهبهان

عین جالوت: سر آغاز شکست

حرکت هلاکو خان به فرمان برادرش منگوقاآن، خان بزرگ مغولان، نشان می‌دهد که عملیات مغولان در نواحی غربی قلمروی خود هنوز کامل نشده است و باید وظیفه چنگیز خان را کامل کرد. بنابراین وظیفه هلاکو برای تسخیر سرزمین‌های غربی ایران، شام، مصر، روم و ارمن معین شد؛ یعنی نقاط واقع بین رودخانه جیحون تا آن سوی سرزمین مصر. هلاکو وظیفه داشت در این محدوده، هر کس که اطاعت کند و مطیع سپاه مغول شود یا به اصطلاح «ایل» شود، بنوازد و هر که «گردن کشی، سرافرازی نماید، با زن و فرزند و خویش و پیوند در دست (دشت) پایمال قهر و اذلال» کند.^۲ مغولان در نظر داشتند که اقیانوس کبیر را به دریای مدیترانه پیوند دهند و کاملاً بر جاده باستانی «ابریشم» مسلط شوند. پس در برنامه خان مغول، تسخیر غرب ایران یعنی عراق، شام و مصر در اولویت قرار داشت. حتی در منابع موجود آمده است، تا زمانی که دمشق فتح نشد، خان بزرگ فرمان رسمی سلطنت ایران را برای هلاکو تأیید نکرد.^۳ هلاکو خان بعد از فتح کامل ایران و تسخیر قلاع اسماعیلی، به سمت عراق حرکت کرد و بغداد مرکز جهان اسلام را با کشتار عظیمی که راه انداخت، ایل کرد.

اولین اقدام سیاسی که بعد از فتح بغداد برای هلاکو باقی مانده بود، توجیه این حرکت و هشدار به فرمانروایان مسلمان بود که موقعیت خود را درک کنند. یا اطاعت مغول کنند یا آماده جنگ باشند. به دلیل اهمیتی که سرزمین شام داشت. یعنی منطقه نفوذی ممالیک مصر بود، هلاکو خان سفیری با ۴۰ همراه به مصر فرستاد (این پیام را خاتم بیانی در کتاب «دین و دولت در ایران عهد مغول» آورده است) پیامی که به قلم خواجه نصرالدین توسی و به زبان عربی تدوین شده بود.^۴ هلاکو به سلطان مملوک مصر چنین پیام داد: «... اگر چنانچه با بندگان حضرت ما ایلی، مال بفرست و خود بیا و شحنه بخواه، و الا جنگ را مستعد باش».^۵

قبل از دنبال کردن ماجرا بهتر است، ممالیک مصر را بشناسیم و اوضاع مصر را بشکافیم تا بهتر جواب سلطان آن دیار را دریابیم. در این زمان از دل پادشاهی امیران «ایوبی»، سرداران ترک توانستند

خود را بالا بکشند و با ضعف اضمحلال ایوبیان، بر اریکه قدرت مسلط شوند. اغلب ممالیک ترک از نواحی شمال دریای سیاه تا دریای خزر، اقوامی بودند که با حمله و پیشروی مغولان، قبائلشان تار و مار شده یا جابه جا شده بودند، مانند غلامان زرخریدی که از نواحی ترک نشین آورده شده بودند. سپاه ممالیک را علاوه بر ترکان، کردان و حتی تعدادی از مغولان که به دلیلی گریخته بودند، تشکیل می‌دادند.^۶

ملک صالح، از سلاطین ایوبی مصر، پس از آن که به سلطنت رسید، گروه فراوانی از ترکان را که سرزمین‌هایشان به تصرف مغولان در آمده بود، به مصر وارد کرد و ارتشی از مملوکان فراهم آورد که چون پادگانشان در جزیره‌ای در رودخانه نیل بود، به «ممالیک بحری» معروف شدند.^۷ دسته دیگری از ممالیک به «ممالیک صالحی» معروف بودند.^۸ وحشتی که از هجوم اول مغول به وجود آمد، باعث شد که دسته‌هایی از بازماندگان «خوارزمشاه» از شرق به سمت غرب رانده شوند. برخی از اینان به صورت دسته‌های غارتگر در آمده بودند که در برابر گرفتن مزد، حاضر به خدمت برای هر کسی بودند. این گروه‌ها را عموماً به نام «خوارزمیان»^۹ یا «خوارزمیه»^{۱۰} می‌خواندند. اینان نیز در سپاه ممالیک مصر فراوان بودند.

هنگام حمله هلاکو خان، سلطنت مصر به دست قطز یا قدوز از امیران مملوک بود.^{۱۱} وقتی پیام هلاکو خان رسید، سلطان مملوک با بزرگان به مشورت پرداخت. ظاهراً نظر عموم به تسلیم شدن در برابر خان مغول بود. اما ناصرالدین قمری، یکی از بازماندگان سپاه خوارزمشاهیان که به ممالیک پناهنده شده بود، نظرش بر آن بود که تسلیم هلاکو شدن عیب و عار نیست، ولی «بر پیمان او اعتماد نیست». چنان که «خلیفه عباسی» و «امام اسماعیلی» تسلیم شدند. ولی مغولان آن‌ها را کشتند.^{۱۲} پس در جواب هلاکو خان نوشتند: «... در همه کتاب الهی لعنت شده‌اید و به همه زشتی‌ها در شهرت شده‌اید... حق تعالی ما را فرموده که شما را بکشیم هر کجا که بیابیم...»^{۱۳}

این جواب توهین آمیز، هلاکو را بر آن داشت که به جانب شام لشکر کشد. سپس او «به ملک شام رفت و رام کرد.»^{۱۴} حبیب السیر

جواب پیغام داد که او قدوز را کشته است، ولی این یک مسأله داخلی است و مردم کشورش از او حمایت می‌کنند.^{۲۵}

یکی از مسائلی که در زمان اباقاخان مزید بر علت شد و باعث ادامه بحران در روابط ایران و مصر شد، رفتار حاکم آسیای صغیر، معین‌الدین پروانه بود. وی از یک سو به خاطر مسلمانی با بیبرس گرم می‌گرفت و از سوی دیگر، از ترس اباقاخان و متحد مسیحی او، یعنی پادشاه ارمنستان، در ظاهر با بیبرس اظهار یگانگی می‌کرد.^{۲۶} گویا در جنگی که بین مصریان و ایلخانان واقع شده بود، سپاه حاکم آسیای صغیر از خود جدیتی نشان نداده بود و به همین دلیل، خان مغول فرمان قتل پروانه را صادر کرد.

در سال ۶۸۰ هـ که بار دیگر نزاع میان طرفین بالا گرفت، اباقاخان برادر خود منکو تیمور را به جنگ مصریان فرستاد. ظاهراً در آغاز، مغولان موفقیت‌هایی هم به دست آوردند، ولی در پایان، به دلیل جوانی و خامی فرمانده‌شان، شکست خوردند و «خلقی بسیار از لشکر مغول هلاک شدند».^{۲۷} این منازعات با چند ایلخان بعدی هم به صورت پراکنده ادامه داشت و در بیش‌تر موارد، مصریان بر لشکر مغول فائق آمدند.

احیای خلافت عباسی در مصر

زمانی که بیبرس بر تخت سلطنت ممالیک مصر نشست، هنوز از پیروزی قاطع عین جالوت، چندان نگذشته بود. او در این زمان به خاطر هدف‌های سیاسی‌اش تصمیم گرفت، مرکز خلافت اسلامی را در قاهره قرار دهد. فقیهان و متکلمان مصری نیز، در این راه به او کمک کردند. آنان کوشیدند، که ثابت کنند، جهان اسلام تنها سه سال و نیم خلیفه نداشته و اکنون قاهره به جای بغداد «مقر خلیفه» است.^{۲۸}

بعد از قتل خلیفه عباسی، بیش‌تر بستگان او نیز سرنوشت وی را یافتند. تنها برخی از آنان توانستند به مصر بگریزند که در این مورد، حتی مورخان در اصالت و ابستگی آن‌ها با خلیفه عباسی شک دارند.^{۲۹} در اندک مدتی، دو مدعی خلافت پیدا شد؛ یکی در دمشق و دیگری در حلب. مدعی نخست خود را احمد بن الظاهر بالله العباسی ملقب به «اسواد» نامید.^{۳۰} این خلیفه لقب «المستنصر بالله» گرفت و در قاهره طی مراسم با شکوهی، رسماً خلعت بر سلطان مصر پوشاند و منشور حکومت را نوشت. سلطان دستور داد قاهره را آذین بستند: «با خلعت خلیفه سوار شد و گرد شهر برآمد. آن‌گاه جهت مستنصر، اتابک و حاجب و استادالدار و منشی تعیین نمود...»^{۳۱}

مدعی دوم که برای او مراسم خلافت را در حلب گرفتند، در آغاز پنهان شد، ولی بعد نزد مستنصر آمد و در سلک ملازمان او درآمد. خلیفه مستنصر به طرف بغداد حرکت کرد تا «آن دیار را از

می‌نویسد: «هلاکو، کبوقانیان [کیتبوقا] را برای تصرف شام فرستاد».^{۱۵} یعنی هلاکو شخصاً به دمشق نرفت، چون در همین زمان از شرق خبر می‌رسد که منکوقاآن فوت کرده است و هلاکو، به طرف آذربایجان حرکت می‌کند. در حالی که حمدالله مستوفی در کتابش اصرار دارد، خود هلاکو به دمشق رفته و در شهر دمشق خبر وفات منکوقاآن به او رسیده است.^{۱۶} به هر حال، هلاکو حضور خود را صلاح نمی‌داند و سردار پرآوازه‌اش، کیتبوقاآن را مأمور ادامه جنگ با مصریان می‌کند. در جنگی که واقع شد، مصریان از اصل «غافلگیری» استفاده کردند. ناگاه بر سر مغولان می‌ریزند و فرمانده مغول به اسارت پادشاه مصر درمی‌آید و او «بنیاد حیات بسیاری از مغولان را برانداخت...».^{۱۷} به دستور پادشاه مملوکان، فرمانده مغول کشته می‌شود، و تعدادی از مغولان که در پیشه‌های اطراف پنهان شده بودند نیز طعمه آتش مصریان می‌شوند و از بین می‌روند.^{۱۸} این نبرد که در کنار چشمه (عین) جالوت رخ داد، به همین نام معروف شده است. تعداد نیروهای مغول در عین جالوت حدوداً ۱۰ هزار نفر برآورد شده^{۱۹} است که در مقابل سپاه فراوان ممالیک ناچیز بود. عین جالوت، تأثیر روحی عجیبی در جهان اسلام به جا گذاشت و افسانه شکست‌ناپذیری مغول شکسته شد. این جنگ خطوط مناسبات بین جهان اسلام، مغولان و مسیحیت را مشخص کرد. مسلمانان اهل سنت، از وحشت کشتار خلیفه و پایتخت اسلام به خود آمدند. سنیان دمشق، آزادی خود را با آزار رساندن به شیعیان، مسیحیان و یهودیان شهر جشن گرفتند.^{۲۰} شکست عین جالوت پیشرفت مغول در غرب را متوقف کرد و در عین حال، وضعیت جهان اسلام را بهبود داد. تمدن اسلامی با این پیروزی از نابودی حتمی نجات یافت و رویاهای اتحاد مغول با مسیحیت بر باد رفت.^{۲۱} هلاکو خان که به پیامدهای شکست عین جالوت پی برده بود، در صدد یک جنگ انتقامی علیه شام و مصر بود که به دلایل گوناگونی از جمله، مرگ منکوقاآن جلوس قویلای قآن، ترس از تضعیف موقعیتش در ایران و به قول خواجه رشید در کتاب «جامع التواریخ»: «... و مخالفت که میان او و خویشان ظاهر شده بود...»^{۲۲}، این لشکرکشی را به وقت دیگری موکول کرد ولی به دلیل گرفتاری بعدی که با مغولان شمال پیدا کرد، هیچ‌گاه نتوانست انتقام عین جالوت را بگیرد. چنان‌که از نوشته‌های «جامع التواریخ» برمی‌آید، هلاکو خان تا آخر عمر نیز از ناحیه مصر خیالش آسوده نبود و در فکر آن جا بود.^{۲۳} لازم به یادآوری است که برخی، یکی از موانع اصلی مغولان برای موفقیت در برابر دشمن مصری را کمبود مراتع، به ویژه در جنوب سوریه ذکر کرده‌اند.^{۲۴}

با روی کار آمدن بیبرس در مصر و آثاری که از نبرد عین جالوت بر جای مانده بود، ترس و وحشت بر اباقاخان جانشین هلاکو و متحد مسیحی او، امپراتور بیزانس مستولی شد. حتی اباقاخان در نامه خود به بیبرس، او را به علت قتل امیر قدوز نکوهش کرد، ولی بیبرس در

اتحاد ایلخانان با مسیحیان و اتحاد ممالیک با مغولان دشت قبچاق

هلاکو خان بانی یک دولت مغول غیر مسلمان در سرزمینی بود که مردم آن مسلمان بودند. مغولان حاکم بر ایران هم در داخل با رعایای مسلمان خود درگیر بودند و هم در مرزها با دولت‌های مسلمان همسایه، مثل: اردوی زرین در شمال و ممالیک مصر در غرب، پس راهی که برای آن‌ها باقی مانده بود، اتحاد با دولت‌های مسیحی در نواحی اطراف و متحد شدن با گروه‌هایی خاص، مانند صوفیان و عرفا.

ابتدا، اختلاف میان هلاکو و برکه اغول بن جوجی خان، خان مغولان اردوی زرین، بیش‌تر جنبه غیردینی و برتری طلبی‌های قبیله‌ای داشت، ولی خیلی زود جنبه مذهبی یافت. چنان‌که برکه از قتل خلیفه اظهار نارضایتی کرد «... و گفت هلاکو در هلاک اهل اسلام کوشید، بلاد مسلمانان را با خاک یکسان ساخت و خلیفه بغداد را بی مشورت اقاوانی بکشت...»^{۳۹} بر این اساس، برکه تصمیم گرفت که با هلاکو وارد جنگ شود «... اگر خدای جاوید تأیید دهد، خون بی گناهان را از وی خواهم ساخت...»^{۴۰} علاوه بر این، قتل تو ما اغول، یکی از اقوام نزدیک برکه به جرم جادوگری به فرمان هلاکو، روابط دو خان مغول را تیره کرده بود.^{۴۱}

در این زمان به علت مسائل دیگری نیز، روابط هلاکو خان با خان اردوی زرین تیره شده بود. از جمله تعدادی از سپاهیان برکه برای فتح بغداد طبق فرمان خان بزرگ مغولان در سپاه هلاکو بودند. چون خان «دشت قبچاق» مسلمان بود و رضایتی در قتل خلیفه نداشت، این سپاه به ناگزیر به مصر گریخت و این امر نیز موجب تضعیف نیروهای هلاکو شد.^{۴۲}

از یک سو، چون برکه به دین اسلام درآمد، شرایط مناسبی برای برقراری روابط بین دو کشور مسلمان، یعنی مصر و اردوی زرین فراهم شد. در این موقعیت، وضعیت ایلخانان بسیار دشوار بود؛ زیرا با اتحاد نیروهای مسلمان از شمال و غرب، احتمال حمله و هجوم تازه‌ای می‌رفت. از سوی دیگر، آرامنه و مسیحیان ایران که از استیلای مسلمانان هیچ‌گاه رضایتی نداشتند، حمله هلاکو خان و تشکیل دولت غیر مسلمان او را به فال نیک گرفتند و یک پیمان اتحاد بین مسیحیان که در شام و مصر با مسلمانان درگیر بودند، با مغولان بت پرست بسته شد. در واقع طرح حمله به شام بعد از فتح بغداد، شاید با همین هدف بود، چنان‌که کیتبوقا پس از تصرف دمشق شروع به تبدیل مساجد آن جا به کلیسا کرد، اما شکست عین جالوت؛ مجال ادامه این سیاست را از مغولان گرفت.^{۴۳}

این امر و اتحاد بین ممالیک مصر با مغولان مسلمان اردوی زرین، ایلخانان را وادار کرد که در برخورد با این دو قدرت مسلمان، روی متحدان مسیحی خود حساب کنند. ایلخانان ایران با فرستادن سفیران پی در پی، خواهان اتحاد با دولت‌های اروپایی بودند. با

تصرف تار بیرون آورد، به دستور آبا و اجداد خویش بر مسند استقلال...^{۴۴} نشیند. این که چرا خلیفه پو شالی (مستنصر) در قاهره نماند و به طرف عراق آمد، باید آن را به گونه دیگری توجیه کرد. سلطان مصر که در آغاز، شوق فراوان به احیای خلافت نشان می‌داد، دریافت که احیای خلافت به همان شوکت خلفای مقتدر عباسی به سود او نیست. پس تنها ۳۰۰ سوار در اختیار مستنصر قرار داد^{۴۵} که به همراه چند هزار عرب بیا بانگردد و ترک داوطلب به طرف عراق رفتند. ولی در اولین برخورد با سپاه مغول شکست خوردند و اعراب و ترکان فرار کردند. خلیفه و جمعی از خواص او نیز کشته شدند. اما مدعی حلبی خلافت که ابو العباس الحاکم بامر الله نام داشت، از این لشکر کشی جان سالم به در برد و به مصر بازگشت. وی بیش از ۴۰ سال و چند ماه به نام خلیفه ظاهری در مصر زندگی کرد.^{۴۶}

خلافت ظاهراً در مصر احیا شد، ولی هنوز این ذهنیت وجود داشت که بغداد باید مرکزیت جهان اهل سنت باشد. چنان‌که سلطان مصر در نامه‌ای به غازان خان مغول که مسلمان شده بود، نوشت که نباید طرفین کاری به بغداد داشته باشند^{۴۷} و باید آن را به خلیفه بدهند. این پیشنهاد، حتی از طرف خود مصریان نیز هیچ‌گاه جدی گرفته نشد.

احیای نیمه بند خلافت، برای سلطان مملوک از جنبه‌های مختلفی اهمیت داشت. چنانچه شریف مکه که تا آن زمان از فرمانروای تونس طرفداری می‌کرد، متوجه مصر شد و با توجه به فتوحات مغولان در نواحی شرقی و قطع شدن حرکت کاروان‌های حج، وابستگی مالی حجاز به مصر بیش از پیش و سلطان مصر عنوان «خادم الحرمین» را گرفت^{۴۸} و این برای سلطان، حیثیت و نفوذ بسیاری در جهان اسلام به ارمغان آورد.

در این زمان، حتی بازماندگان اسماعیلیان نیز تحت نفوذ سلطان مصر قرار گرفتند. بعد از انقلاباتی که در درون جامعه اسماعیلی رخ داده بود، آن‌ها با خلافت عباسی آشتی و سیادت خلیفه را قبول کردند. حال که مرکزیت بغداد از بین رفته و مرکزیت اسلام به قاهره منتقل شده بود، اسماعیلیان نیز متوجه سلطان مصر شدند. بلافاصله پس از سقوط «الموت»، رضاء الدین که به مقام پیشوایی اسماعیلیان شام رسیده بود، به ما موریتی نزد حکمران مصر رفت.^{۴۹} سلطان از فدائیان اسماعیلی، برای کشتن دشمنان فرنگی و مغولان استفاده می‌کرد، حتی سوء قصد اسماعیلیان به جویی، در سال ۶۷۰ هـ (۱۲۷۱ م) به دستور سلطان مصر بود.^{۵۰}

بدین سان، هر چند خلافت اسلامی عباسیان آن چنان که انتظار می‌رفت، احیا نشد، ولی سلاطین مملوک مصر به عنوان قهرمانان حافظ اسلام، هم در برابر مغولان و هم در مقابل صلیبیان فرنگی ظاهر شدند. مسلمانان اعم از اهل سنت حجاز با اسماعیلیان شام، متوجه سلاطین مملوک مصر شدند و این احیای ظاهری خلافت، در روابط با ایلخانان ایران تأثیر گذاشت.



پیوستن اردوی زرین به مسلمانان مصری، وحدت مغولان که همیشه رمز پیروزی‌های آنان بود، شکسته شد. به ناچار مغولان، روابطی طولانی با صلیبیون سوریه و دولت‌های مسیحی اروپا، به ویژه فرانسه و ژن برقرار ساختند. در زمان نخستین حکومت ایلخانان، میان آن‌ها از یک سو و فرانسه، انگلستان و رم از سوی دیگر، سفیرانی مبادله شدند.^{۲۲}

این اتحاد و ائتلاف‌ها میان مسیحیان و ایلخانان، همچنین میان خان دشت قباچاق و ممالیک مصر تا عصر ایلخانان مسلمان نیز ادامه یافت. امپراتور بیزانس و شاه ارمنستان هر چند که به طور طبیعی متحدان مغولان محسوب می‌شدند، اما با توجه به قدرت برتر ممالیک در سوریه، مجبور بودند در ظاهر بی طرفی خود را حفظ کنند و گاهی به طور مساوی، هم به مغولان و هم به مصریان باج دهند.^{۲۵} به هر حال، این اتحادیه‌ها سرمنشأ جنگ‌های طولانی و خسته‌کننده‌ای شد که ایلخانان را درگیر و به مرور زمان، زمینه‌های فرو پاشی قدرت آنان را فراهم کردند.

مذهب زمینه‌های اولیه این اتحادیه‌ها را تشکیل می‌داد و مسلمان شدن ایلخانان نیز تا حدودی برای پایان دادن به این درگیری‌ها بود. ولی باید با دید کلی به این دولت‌ها و روابط بین آن‌ها نگریست. مسلماً خوی بدوی و صحراگردی حاکم در میان مغولان و ممالیک به یک اندازه بود، اما هر دو خواهان برتری و سلطه بر دیگری بودند. همین عامل هم باعث شد با این که آخرین ایلخانان مغول در ایران مسلمان شدند، ولی ممالیک مصر هیچ‌گاه دست از دشمنی با آن‌ها برنداشتند. از سوی دیگر، ایلخانان نیز با وجود مسلمان بودن، بهترین روابط را با مسیحیان و گروه‌های اقلیت مسلمانی ایجاد کردند که با اکثریت دشمنی داشتند این عوامل زمینه‌های دشمنی‌های طولانی دو طرف را فراهم کرد.

جهاد با مغولان کافر یا مسلمان

در روزگار ایلخانان غیر مسلمان بعد از هلاکو و اباقا نیز، روابط خصمانه بین مصر و ایران ادامه داشت. گاهگاهی این دشمنی خود را به صورت جنگ‌های پراکنده نشان می‌داد. اتحادیه‌های مذهبی بین مغولان و مسیحیان، همچنین مسلمانان مغول با ممالیک نیز ادامه داشت. ایام فترت بین نبردها نیز به صورت جنگ‌های دیپلماتیک با فرستادن سفیران گذشت. درباره مسلمان شدن ایلخانان مغول، بحث‌های فراوانی مطرح شده است، ولی تقریباً بیشتر محققان معتقدند که مسلمان شدن ایلخانان مغول ایران، بیش تر جنبه سیاسی داشته است. این گرایش به هر نیتی که بود، تأثیر چندانی در روابط با همسایگان، به ویژه مصر نداشت. گویا از نظر ممالیک، وجود روابط خصمانه بین دو کشور، نوعی مشروعیت و کسب حیثیت در جهان اسلام به همراه داشت، که با مسلمان شدن ایلخانان و ایجاد روابط صلح آمیز، این موقعیت مهم سیاسی به خطر می‌افتاد. به

نوشته مورخان، در عصر سلطان احمد تکودار، اولین ایلخان مسلمان، صلح بر روابط دو کشور حاکم بود^{۲۶}، ولی با خیر مسلمان شدن او در دربار سلطان قلاون، پادشاه مصر به سردی برخورد شد.^{۲۷} سفیر ایلخان، یعنی شیخ عبدالرحمن نیز در دمشق زندانی شد تا زمان مرگ در حبس بود.^{۲۸}

در عصر غازان خان که رسماً مسلمان شد و دستور به مسلمان شدن مغولان دیگر داد، جنگ‌های بین طرفین به پایان نرسید، بلکه شدیدتر هم شد. درباره شروع کننده این جنگ‌ها و علتشان در این زمان، اختلاف وجود دارد. خواجه رشیدالدین فضل‌الله که حامی غازان خان است، علت این جنگ‌ها را تجاوزگری مصریان در شام می‌داند.^{۲۹} حتی به روایتی، غازان خان هنگام تشریفش به دین اسلام، از الملک الناصر سلطان مملوک در خواست کرده بود که روابط بین دو کشور به حالت عادی و صلح آمیز برگردد، ولی سلطان مصر شروع به دخالت در امور ارمنستان کرد^{۳۰} و با این کار، عملاً به او پاسخ منفی داد. اما برخی منابع تأکید دارند، غازان خان شروع کننده جنگ بود، و سعی داشت از گرفتاری‌های داخلی دولت ممالیک بهره بگیرد و هدف‌های خود را در سوریه پیاده کند.^{۳۱} در هر صورت، جنگ‌های بین این دو کشور ادامه داشت و بارها غازان خان به نواحی غربی لشکر کشید، ولی کاری از پیش نبرد. در فاصله بین این جنگ‌ها، بارها سفیران طرفین آمد و رفت کردند نامه‌های بسیاری مبادله شد که شرح مربوط به برخی از این سفیران و نامه‌ها، حاوی ظرافت‌های خاص، دیپلماسی آن زمان بوده است.^{۳۲}

با روی کار آمدن العجایتو نیز، مشکلات موجود در روابط دو دولت مسلمان بر طرف نشد و جنگ‌ها کم و بیش ادامه پیدا کردند. در آغاز حکومت، العجایتو بنا به سفارش برادرش (غازان خان) تصمیم به فتح سرزمین‌های ممالیک داشت، اما به علت گرفتاری‌های داخلی نتوانست.^{۳۳} در سال ۷۱۲هـ (۱۳-۱۳۱۲م)، تعدادی از امرای سوریه که با سلطان مصر اختلاف پیدا کرده بودند، به دربار اولجایتو پناهنده شدند.^{۳۴} خواندمیر، مؤلف کتاب «تاریخ گزیده» معتقد است که آن‌ها، العجایتو را اغوا و برای لشکرکشی به شام تحریک کردند^{۳۵} ولی این لشکرکشی هم بدون نتیجه با امضای قرارداد صلح بین او و اهل رجب به پایان رسید.^{۳۶}

در همین دوران است که سلطان مصر، فدائیان اسماعیلی را به ایران فرستاد و آنان یکی از پناهندگان مصری در دربار العجایتو را به نام قراستور به قتل رساندند.^{۳۷} سلطان مملوک برای ضربه زدن به ایلخانان، اعراب بدوی و ترکمانان را تحریک کرد، تا به نواحی مرکزی دولت ایلخانی تعرض کنند. این یکی از مشکلات موجود در روابط بین دو دولت بود.

در زمان جلوس ابوسعید، آخرین ایلخان مغول ایران، او خواست خود را مبنی بر برقراری روابط دوستانه میان ایران و مصر به اطلاع سلطان مملوک رساند و بار رد و بدل کردن چند سفیر، یک

سلطان مصر به خاطر روابط دوستانه خویش با ابوسعید آن را رد کرد.^{۶۱}

به دلیل همین روابط دوستانه موجود بین دو دولت بود که وقتی تیمورتاش از امرای ایلخان در آسیای صغیر بر ضد ایلخان شورش کرد و نهایتاً به مصر پناهنده شد، سلطان مصر هم بر اساس عهدنامه دوستی که با ابوسعید داشت، او را در سال ۷۲۸ به قتل رساند و سرش را برای ابوسعید فرستاد.^{۶۲}

با توجه به سیر حوادث، می توان چنین نتیجه گرفت که ایلخانان و همالیک مصر، با وجود رقابت هایشان، در اواخر عهد ایلخانی به این نتیجه رسیدند که باید به عنوان دو دولت همسایه همدیگر را تحمل کنند و موجودیت یکدیگر را به رسمیت بشناسند.

قرار داد دوستی بین دو سلطان بسته شد. برخی مفاد آن از این قرار بود: عدم دخالت طرفین در امور همدیگر، پناه ندادن به مخالفان همدیگر و ایجاد تسهیلات تجاری بین طرفین.^{۵۸} با وجود این، معاهده صلح با لشکرکشی سلطان مصر به ارمنستان (متحد طبیعی ایلخانان) زیر پا گذاشته شد. ابوسعید در صدد کمک به ارمنستان بر آمد، اما قبل از رسیدن سپاهیان او، قشون مصری سپاهیان ارمنی را شکست داده بودند.^{۵۹} ابوسعید که مایل بود عملیات نظامی در مرزهای غربی کشور متوقف شود، با سلطان مصر وارد مذاکره شد و قرار داد صلح و دوستی بین طرفین، در سال ۷۲۳ هـ (۱۳۲۳ م) تجدید شد.^{۶۰} در نتیجه، زمانی که خان دشت قبیچاق در همان سال پیشنهاد حمله مشترک به ایلخان را با سلطان مصر در میان گذاشت،

پی نوشت ها

۱. رشید الدین فضل الله ابن عماد الدوله ابی الخیر موفق الدوله علی، جامع التواریخ، جلد دوم، به کوشش بهمن کریمی، ص ۶۸۵.
۲. همان، ص ۶۸۶.
۳. شیرین بیانی، دین و دولت در ایران عهد مغول، جلد دوم، ص ۳۶۵-۶.
۴. همان، جلد اول، ص ۳۳۳.
۵. جامع التواریخ، جلد دوم، ص ۷۲۱.
۶. آ. ج. آبریری و دیگران، تاریخ اسلام، زیر نظری. ام. هولت، آن. ک. س. لمیتون. ترجمه احمد آرام، ص ۲۹۴.
۷. همان، ص ۲۸۸.
۸. عباس اقبالی آشتیانی، تاریخ مغول، ص ۴-۱۹۳.
۹. تاریخ اسلام، ص ۲۹۰.
۱۰. تاریخ مغول، ص ۱۹۳.
۱۱. غیاث الدین همام الدین الحسینی المندعوبه، خواند میر، تاریخ حبیب السیر فی اخبار افراد بشر، جلد سوم، زیر نظر دکتر محمد دبیر سیاقی، ص ۲۵۲.
۱۲. میر محمد بن سید برهان الدین خواند شاه شیر به میر خواند، تاریخ روضه الصفا، جلد پنجم، ص ۲۶۴.
۱۳. دین و دولت در ایران و عهد مغول، جلد اول، ص ۳۳۲-۷.
۱۴. حمدالله مستوفی، تاریخ برگزیده، به اهتمام عبدالحسین نوائی، ص ۹۰-۵۸۹.
۱۵. تاریخ حبیب السیر، جلد سوم، ص ۹۸.
۱۶. تاریخ گزیده، ص ۹۰-۵۸۹.
۱۷. حبیب السیر، همان.
۱۸. تاریخ روضه الصفا، جلد پنجم، ص ۲۶۶.
۱۹. تاریخ اسلام، ص ۲۹۳.
۲۰. همان، ص ۲۹۲.
۲۱. ج. ج. ساندروز، تاریخ فتوحات مغول، ترجمه ابوالقاسم حالت، ص ۱۱۵.
۲۲. جامع التواریخ، جلد دوم، ص ۷۷۵.
۲۳. همان، ص ۷۳۵.
۲۴. دیوید مورگان، مغولان، ترجمه عباس مخبر، ص ۱۸۸.
۲۵. تاریخ مغول، ص ۲۱۰.
۲۶. همان، ص ۲۱۲.
۲۷. جامع التواریخ، جلد دوم، ص ۷۷۸.
۲۸. و. بارتولد، و خلیفه و سلطان، ترجمه سیروس ایزدی، چاپ اول، ص ۳۸.
۲۹. برتولد اشپولر، تاریخ مغول در ایران، ترجمه دکتر محمود میر آفتابی، ص ۵۶.
۳۰. تاریخ حبیب السیر، جلد سوم، ص ۲۵۳.
۳۱. همان، ص ۴-۲۵۳.
۳۲. همان.
۳۳. خلیفه و سلطان، ص ۴-۳۳.
۳۴. تاریخ حبیب السیر، ص ۲۵۴.
۳۵. خلیفه و سلطان، ص ۳۴.
۳۶. تاریخ اسلام، ص ۷-۲۹۶.
۳۷. مارشال گ. س. هاجسن، فرقه اسماعیلیه، ترجمه فریدون بدره ای، ص ۷-۳۵۵.
۳۸. همان، ص ۳۵۸.
۳۹. تاریخ حبیب السیر، جلد سوم، ص ۱۰۱.
۴۰. همان.
۴۱. تاریخ روضه الصفا، جلد پنجم، ص ۲۶۷-۸.
۴۲. تاریخ مغول در ایران، ص ۶۷.
۴۳. تاریخ مغول، ص ۱۹۸.
۴۴. پیگولوسکایا و دیگران، تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده ۱۸ میلادی، ترجمه کریم کشاورز، ص ۲-۳۵۱.
۴۵. تاریخ مغول در ایران، ص ۱۰۷.
۴۶. تاریخ مغول، ص ۲۶۶.
۴۷. تاریخ مغول در ایران، ص ۸۳-۸۲.
۴۸. جامع التواریخ، جلد دوم، ص ۷۹۰.
۴۹. رشید الدین فضل الله ابن عماد الدوله ابوالخیر، تاریخ مبارک غازان خان، به سعی و اهتمام و تصحیح آقل العباد کارل یان، ص ۱۲۴.
۵۰. تاریخ مغول در ایران، ص ۱۰۴.
۵۱. حسین عمادزاده اصفهانی، تاریخ مفصل اسلام و تاریخ ایران بعد از اسلام، ۲ و ۱، ص ۷۸۹.
۵۲. تاریخ حبیب السیر، ص ۱۵۴.
۵۳. همان، جلد سوم، ص ۱۹۳.
۵۴. آن لمیتون، تداوم و تحول در تاریخ میانه ایران، ترجمه یعقوب آژند، ص ۱۲۹.
۵۵. تاریخ حبیب السیر، ص ۲۶۲.
۵۶. تاریخ گزیده، ص ۶۰۷.
۵۷. تاریخ مغول، ص ۸-۳۴۶.
۵۸. همان.
۵۹. همان.
۶۰. تاریخ ایران، ص ۳۷۸.
۶۱. تاریخ مغول در ایران، ص ۱۲۸.
۶۲. همان، ص ۱۳۱.